نفی پارگماتیسم

حتی پارگماتیست ها. شما اگر ببینید تاریخ پارگماتیست را ، می‌بینید از سر آشوب ِفضای

علمی سراغ پارگماتیسم می‌روند. یعنی پارگماتیسم[1]، به طور فطری در بشر پیدا نشده است. هنگامه‌ای که شد، به خصوص اوائل قرن بیستم، در آن شباهتی که در کشف واقع پدید آمد، که حتی -خیلی عجیب بود- فیزیک را به عنوان یک علم تجربی بر اصل موضوع خواستند بنایش کنند. یعنی خواستند بگویند ما اصلاً فیزیک را همه که درک می‌کنیم، یک اصول مطالب ِتعریف ناشده و قواعد ِفعلاً مفروض، به عنوان اصل ِموضوع ِیک نظامی بنا می‌کنیم و اسمش را فیزیک می‌گذاریم. در چنین فضایی گرایش پارگماتیسمی متولد می‌شود. چرا؟ چون احساس تحیر می‌کنیم. من که نمی‌دانم واقع چیست؟ چه کار داری به واقع؛ من آنچه را که فعلاً کار من را پیش می برد، استفاده می کنم.

لذا ما الآن می‌خواهیم آن کنجکاوی فطری بشر را تحریک کنیم، اگر مرتب دید سؤالات ما دارد یک چیزهای واضحی را نشانش می‌دهد، هرگز سراغ عملگرایی نمی‌رود. عملگرایی نتیجه‌ی تحیر است. نتیجه‌ی ناکامی است. اگر سؤالها به جا باشد، و او قدم به قدم دارد می‌رود. این قدمی که رفتیم کامیابیم. یعنی می‌بینیم متّفقیم، مشترکیم، من هم قبول دارم. اگر این را احساس کند، نمی‌گوید به بقیه‌اش چه کار داری. کنجکاوی فطری بشر، بعدش را هم می‌خواهد بداند. می‌خواهد دنبالش برود. اگر شما بگویید من فعلاً یک کتابی می‌بینم و با آن دمساز هستم؛ چه کار دارم این کتاب واقعیت دارد یا ندارد؟ خلاف فطری ِخودتان، دارید حرف می‌زنید. ما می‌خواهیم بدانیم واقعا این کتاب هست؟ واقعیتش چطور است ؟ قوانین فیزیکی‌اش همه را می‌خواهیم بدانیم. وقتی گیر افتادیم می‌رویم سراغ عملگرایی. لذا این سؤالات را باید طوری تنظیم کنیم که آنچه را که مشترک بین همه بشر هست ولی چون لطیف است جدا نکرده، با این سؤالات در ذهنش جدا کنیم؛ ببینند همه در یک درکی مشترکند. اگر توانستیم، من گمان نمی‌کنم اصلاً نوبت به عملگرایی برسد.

جهت گیری خوب مقاله اندیشه برای اثبات مجرّدات

علی ای حال این مقاله،این مقاله رویکرد خیلی خوبی دارد، نسبت به آن عصب‌شناسهایی که اصلا آدم می‌بینند ذره‌ای کأنّه عقل در وجود اینها نیست، آدم تعجب می‌کند. ولی آن ها وسیله‌ی پیشرفت علم می‌شوند. می‌گویی من می‌خواهم به تو نشان بدهم که ببین چیزی نیستی جز همین رگ و پی و عصب و چیزهای تبادلات شیمیایی بین نورون‌ها و امثال همینها که نشانت می‌دهم. وقتی می‌خواهد این را نشان بدهد، همه کوچه و پس کوچه‌ها را سر می‌زند مثال همان کسی که رفته در دل رادیو و تلویزیون، پیدا کند چه کسی دارد حرف می‌زند، یک دفعه می‌رسد به پرده‌ی دیافراگم بلندگوی رادیو، دستش را بالا می‌کند، داد می‌زند: هورا! یافتم، کار تمام شد. شما می‌گفتید چه کسی است دارد حرف می‌زند؟می گوید: بیایید ببینید من پیدا کردم. این جاست. این پرده دیافراگم، ارتعاش پیدا می‌کند، امواج صوتی ایجاد می‌کند. شما دیگر چه مشکلی دارید؟ آن که عاقل است می‌گوید: بچه جان! شما تازه رسیدید به پرده دیافراگم، می‌گویید همه چیز تمام شد؟ چون این پرده دیافراگم فهمیدیم تکان می‌خورد، موج صوتی را تولید می‌کند به گوش ما می‌رسد، همه چیز تمام شد؟ هنوز باید ببینید چه خبرهاست! امواج بیرونی و رادیو، فرستنده‌ای که تهران است، دارد می‌آید. ولی کار او که رسیده بود به پرده دیافراگم و هورّا هم کشید مرحله‌ای از کار است. یعنی مرحله به چه معنا؟ یعنی رفت کوچه و پس کوچه‌ها را همه چیزهای معدّ‌ر، چیزهای در بستر را کشف کرد که اگر

نشود ام کمبود داریم. لذا جهتگیری ِعلوم شناختی خوب است، ولی جهتگیری صاحب این مقاله خیلی برتر است. جهتگیری است که دارد اندیشه را در ورای زمانها، مکانها، مادّه، انرژی، همه اینها میخواهد نشان بدهد .

---

[1] عملگرایی یا پراگماتیسم (به فرانسوی: Pragmatisme)، سنتی فلسفی است که در ایالات متحدهٔ آمریکا در سال ۱۸۷۰ آغاز شد. از دیدگاه پراگماتیسم، کلیه تصورات، مفاهیم، قضاوتها و نظرات ما قواعدی برای «رفتار» (پراگمای) ما هستند، اما «حقیقت» آنها تنها در سودمندی عملی آنها برای زندگی ما نهفتهاست. از دیدگاه پراگماتیسم، معیار حقیقت، عبارت است از سودمندی، فایده، نتیجه و نه انطباق با واقعیت عینی. در واقع حقیقت هر چیز به وسیلهٔ نتیجه نهائی آن اثبات میشود.(سایت ویکی پدیا)

بازبینی #1
ایجاد شده 10 آوریل 2025 15:01:23 توسط ... .
به روزرسانی شده 10 آوریل 2025 15:01:50 توسط ... .